

## جانشینان التمش

التمش بی کفا یتی پسرانش رامیدانست ازهمین جهت  
 رضیه دخترش رضیه (۱) را به جانیشینی برگزید. درباریان مخالفت  
 کردند و رکن الدین را بر تخت نشانند (۲) اما پادشاه جدید به لاهور و لعلبمتمایل بود  
 و دیری نگذشت که در گوشه و کنار مملکت شورش و فتنه ظاهر گردید. مخصوصاً  
 اینکه سلطان به کارها توجه نداشت و زمام امور را مادر او، که زن سفاکی بود، بدست  
 گرفته بود. مردم از طرز اداره مادر و وضع پسر بستوه آمدند. حادثه‌ای درینوقت  
 رخ داد و غضب مردم را بیشتر ساخت. سلطان جدید برادر خود معز الدین را  
 بقتل رسانید. رضیه با معز الدین از یک مادر بود و این عمل را مورد اعتراض قرارداد  
 رکن الدین تصمیم بر قتل رضیه گرفت. در یکی از روزهای جمعه که رکن الدین  
 به قصد نماز بیرون آمده بود رضیه بر بام کاخ قدیم که مجاور جامع اعظم است و  
 «دولتخانه» نامیده می‌شود بالا رفت و لباس رنگین مظلومین بر تن کرد و خود را  
 در معرض دیدار مردم قرارداد. از بالای بام با آنان سخن گفت و اظهار داشت که این  
 شخص برادر خود را کشته و می‌خواهد مرا نیز بقتل برساند. رضیه روزگار دولت

(۱) رضیه الدین معروف به رضیه از همان کودکی مورد توجه خاص پدر بود. التمش به تعلیم  
 و تربیه او متکفل گشت و دخترش را با علوم متداول زمان آشنا ساخت و علاوه بر آن سواری و شمشیر  
 زنی را با او آموخت. هنگام فتح گوالیار امرار حاضر ساخت و به ولایتعهدی او وصیت کرد. فرمان  
 ولایتعهدی را تاج الملك محمود نوشت (رضیه قبل از آنکه بسطنت برسد، هنگام حملات پدر  
 نیابت سلطنت را بر عهده می‌گرفت)، اما امرای این کار مخالف بودند و حتی به سلطان گفتند،  
 «با وجود پسران لایق رشید صبیبه را ولایتعهد ساختن چه حکمت باشد.» سلطان گفت: «پسران خود  
 را بشرب خمر و اقسام مناهمی مبتلا می‌بینم، با سلطنت را در خور بازوی ایشان نمی‌یابم رضیه بصورت  
 اگر چه زنست اما بمعنی مرد است و در حقیقت بهتر از پسرانست.»

(۲) رکن الدین، بزرگترین پسر سلطان، در شرابخواری و عیاشی افراط می‌کرد، او جوانی  
 بود زیبا پادست و دل کشاده اما خوش گذران و سبک مغز، صحبت مردم هرزه و مطرب‌ها را دوست  
 داشت و ثروت مملکت را به هرزگی بر باد میداد. بعدی مسرف بود که میگویند در حالیکه  
 نشه بود روی فیل می‌نشست از بازارهای دهلی میگذشت و تنگه‌های طلا به مردم تقسیم می‌کرد.  
 هنگام وفات پدر در دهلی بود.

پدر خویش را به یاد مردم آورد و کارهای نیک و خدمات او را بر شمرد؛ مردم از بیانات او به بیجان آمده بر رکن الدین که در مسجد بود شور یده او را گرفتند و پیش رضیه آوردند. رضیه گفت قاتل را باید مجازات کرد. رکن الدین را به قصاص برادر بقتل رسانید (۱۸ ربیع الاول ۶۳۴) و چون ناصر الدین برادر آنان هنوز صغیر بود مردم به فرمانروائی رضیه اتفاق کردند. (۱)

رضیه از زن های عادی نبود. (۲) پس از آنکه زمام امور را بدست گرفت در بارعام میداد و امور مملکت را بدون آنکه حجاب داشته باشد، اجرا میکرد. اما شخصیت هائی چون او همیشه محسود واقع می شود؛ و دسیسه هائی بر علیه او بیدار می گردد. محمد جنیدی وزیر سلطنت ملکه جدید را بر سمیت شناخت و نایب الحکومه های ملتان، لاهور، بدایون و هانسی نیز مخالفت کردند. اما ناصر الدین ترسی امیر اوده که مقام خود را مریوط بر رضیه میدانست به طرفداری او برخاست و به کمک او ملکه توانست شورش هارا فرو نشانند. (۳) غالب مخالفین او بقتل رسیدند؛ محمد جنیدی به کوه های سرمور Sirmur پناه برد و در همان جا مرد. باین ترتیب نظم در مملکت بر قرار گردید، بقول واقعه نگاران معاصر از لکنهوتی تادریل و دمر یله Damri lah ملک ها و امراء اطاعت خود را اعلام داشتند.

در همین وقت ها آشوب فرقه قرمطی در مملکت برپا بود و ملاحظه به تحریک نورالدین نامی از گوشه و کنار مملکت، گجرات و سند و اراضی حوزة گنک و جمنا مردمانی را در حوزة دهلی جمع کرده بودند. نورالدین که در سخنوری استاد بود جمعیتی را بدور خود جمع نمود و بقول خودش دین حق را بآنها ابلاغ میکرد. عنان گسلی او مقابل علمای مردم را خشمگین ساخته بود. روزی هزار نفر از ماجراجویان که باشمشیر و سپر خود را مسلح ساخته بودند وارد مسجد جامع شدند. اینها بدو قسمت خود را تقسیم کردند. یکی از آنها از در شمالی مسجد داخل شد و دیگری از بازا ریزان

(۱) معبد علی موحد در سفرنامه ابن بطوطه

(۲) Manual of Indian History ص ۱۷

(۳) اشوری پرشاد در Mediaeval India ص ۱۸۴

گذشته از راه در مدرسه معزی به مسجد ورود کردند . اما لشکر سلطنتی رسید  
و ماجراجویان را متفرق ساخت . (۱)

رضیه روی سکه ها نام خود را عمدة النسوان می نویسد و مورخین معاصر او را  
فرمانروای بزرگ، بخشنده، مهربان، عادل، کریم، حامی علما، نوازش دهنده رعایای  
داند بقول ایشان ملکه ذکاوت سرشار حری داشت و با او صاف حمیده متصف بود.  
جز اینکه بقول فرشته «در صورت نسوان بود» (۲) عیبی در او نمی یافتند. سعی بلیغ  
کرد که بتواند چون پادشاه مقتدر مملکت را اداره کند. در جنگ ها شخصاً شرکت  
میکرد. شورش حاکم لاهور را بالشکری که خود در رأس آن قرار داشت فرو نشانده  
امازن بودن او برایش بلای بزرگ بود. بعد ها او را متهم کردند با ینکه با صاحب  
اصطبل خود که غلام حبشی بود علاقه خاص دارد. (۳) امراء با ین کار ملکه مخالف

(۱) اشوری پرتشاد در میدول اند با ص ۱۸۴ . (۲) تاریخ فرشته چاپ نول کشور ص ۶۸ .  
(۳) ملکه را نمی توان با ین علاقه قابل ملامت دانست . ابن بطوطه ین علاقه را  
باو نسبت میدهد. اما قول او در مورد مطالبی که ندیده است نمی تواند حجت باشد .  
طبقات ناصری نیز به علاقه ملکه و ینکه مشا را لیا او را بخدمت خود گماشته بود  
اشاره میکند. اما را ورتی شارح طبقات ناصری عقیده دارد که ین رابطه جنائی نبوده .  
فرشته می نویسد: «جمال الدین یا قوت حبشی که امیر آخور بود در خدمت سلطان رضیه تقرب  
تمام پیدا کرده امیر الامراء گشت و به مرتبه صاحب اصطبل نصب شد که در وقت سواری  
سلطان رضیه را دست زبر بقل کرده سوار ساختی . طبقات ناصری میگوید چون سلطان رضیه  
سوار می شد، او (یا قوت) دست خود را زبر بازوی او می گذاشت و او را روی حیوان مرکوب  
قرار میداد. بدایونی ین داستان را تقریباً به همین کلمات ضبط میکند. حقیقت هر چه باشد  
جای شبهه نیست که رضیه با ین کار با اقدام بیجائی دست زده بود، زیرا ین نوع کارها در  
مملکتی چون هند به گمانی هائی بار میاورد. ملکه بدون شبهه با ین عمل خود از حدود حیائی که برای  
یک زن هالبرتبه لازم است گذشته بود، مخصوصاً ینکه تا آنوقت ازدواج نکرده بود . یکی  
از مورخین غربی، توماس، نظر عجیبی دارد که ما از لحاظ اختلاف فاحش آن با نظر  
شرقی آنرا نقل می کنیم . برای ملکه بی که هنوز شوهر نکرده است عشق با زی حرام  
نیست؛ اما برای او ممکن بود خود را با اختیار شهزاده ای معاشر مطیع بگذارد یا در رهایش  
گاهای قصر بی پرده ظاهر شود . اما هوس سرکش را مخالف را گرفت و او را داشت  
که مردی را که در دربار خدمت می نماید انتخاب کند .

Thomas در The Chronicles of Pathan Kings به نقل از اشوری پرتشاد در هستری آف

میدول اند با چاپ الله باد ص ۱۷۶

شدند. رنجاندن امرای مذکور برای ملکه گران تمام شد. این کار او را البته نمی توانیم عاقلانه بشماریم. زیرا دور کردن امرای ورزیده که به معاونت آنها سلطنت دهلی استحکام یافته بود نهمی توانست بدون خطر باشد؛ مخالفت های علنی کم و بیش در گوشه و کنار مملکت ظاهر شد.

اولین مخالفت از طرف التونیه نایب الحکومه سر هند صورت گرفت. رضیه جهت فرو شاندن این شورش از لاهور حرکت کرد و چون به سر هند رسید در لشکر شورش نظامی برخاست و امرای او یاقوت امیر آخور محبوب را کشتند اما رضیه زرنگ تر از آن بود که بتواند دستگیر شود. خود را به التونیه تسلیم کرد و به عقد او درآمد. و برای بدست آوردن مجدد دهلی جانب آن شهر حرکت نمودند. معزالدین بهرامشاه برادر رضیه که هنگام توقیف اخیر الذکر از طرف امرای دهلی به پادشاهی شناخته شده بود مقابل خواهر و شوهرش شتافت و آن هارا در کیثال Kaithal شکست داد. طرفداران التونیه از نزداو رفتند تا بالاخره آنها بدست هندوها افتادند و در ۲۵ ربیع الاول ۶۳۸ (۱۵ اکتوبر ۱۲۴۰) بقتل رسیدند (۱) سلطنت رضیه سه سال و نیم دوام کرد.

(۱) ابن بطوطه داستان کشته شدن رضیه را این طور نقل می کند... و لشکر رضیه شکست خورد و رضیه موفق به فرار شد ولی گرسنگی و خستگی او را بی طاقت کرد. زارعی را دید که که مشغول کشت زمین بود پیش او رفت و چیزی خواست تا بخورد زارع یاره نا نی با و داد که خورد و خواب بر او چیره گشت رضیه لباس مردانه پوشیده بود و خواب او را در بود زارع نگاه کرد زیر لباس او قبای مرصعی را که بر تن داشت دید و فهمید که او مرد نیست پس او را کشت و لباسش را کند و اسپش را به سحرها کرد و جسد او را در مزرعه مدفون ساخت. بعد یکی از لباس های او را بپا زار برد تا بفروش برساند باز او را از وضع او بد گمان شده او را پیش داروغه آوردند و در آنجا بعد از کتک خوردن اظهار کرد رضیه را کشته است و محل دفن او را نیز نشان داد جسد مقتوله را از خاک در آورده بعد از غسل کفن کردند و همانجا مدفون ساختند و قبهای بر گور او بنا کردند و اینک قبر رضیه زیارتگاه است و از مزارات متبر که بشمار میرود و آن در کنار رودخانه بز رگ چون در يك فرسخی شهر واقع شده است. (سفرنامه، چاپ تهران ص ۴۳۷)

## بعد از رضیه

پس از قتل رضیه برادرش بهرام شاه

زمام امور را بدست گرفت (شنبه ۲۸ رمضان

۶۳۷). (۱) او جوانی بود بيبك دلیر و خونخوار اما صریح اللہجه و خجول بود و هیچوقت نمیخواست باشوکت سلطنت زندگی کند. (۲) بقول منهاج سراج ساده و فروتن بود بروش پادشاهان جواهر و لباس فاخر به تن نمیکرد به کمر بند مرصع لباس ابریشمین، زیور و پرچم و لوازم رغبت نداشت. دوره سلطنت او پر است از دسیسه و تفاق و دو روئی امراء و کشتار. در اول اداره مملکت در اختیار الدین البتگین شوهر خواهر سلطان و نظام الملك مذهب الدین بدست گرفت اما سلطان بر اول الذکر بدگمان شد و او را بدسیسه از میان برداشت و وزارت برای نظام الملك ماند. پس از مرگ اختیار الدین بدر الدین سنقر حاجب دربار اقتدار فوق العاده یافت. اما این بدر الدین را نه سلطان دوست داشت و نه نظام الدین. بنا بر آن برای حفظ جان خود بدسیسه ای دست زد میخواست سلطان را از میان بردارد لیکن از روی ناهمی نقشه خود را به نظام الملك گفت. نظام الملك از فرصت استفاده کرد و بهرام شاه را از سوء قصد بدر الدین مطلع ساخت. عساکر سلطنتی هنگامیکه بدر الدین با رفقای خود مشغول توطئه بود بخانه او ریختند و آنهارا متفرق ساختند پس از این واقعه شورای سلطنتی از جمعی از امراء دایر شد و در آنجا تصمیم گرفتند سنقر را به بدایون بفرستند. فرمائی نوشته شد و تیول بدایون را به سنقر گذاشتند اما حاجب پس از چهار ماه اقامت در بدایون به پایتخت مراجعت کرد. این کار او واضحاً بدون اجازه سلطان بود. سلطان ازین کار بر آشفت و امر داد حاجب را بزندان برند. و بعدها او را درهما نجا بکشند. این کار وضع امر را تغییر داد و همه آنهارا بخوف انداخت. همه از سلطان نگران بودند و هیچ یک بر او اعتماد نمیکرد نظام الملك وزیر نیز بمخالفت برخاست و امر او ملکها را علیه پادشاه تحریک میکرد.

(۱) تاریخ فرشته مس ۶۹. (۲) Lane - Poole: Mediaeval India Under

Mohammadan New yark 1903

در همین وقت واقعه‌ای رخ داد که نظام‌الملک توانست از آن برای برانداختن سلطان استفاده کند. لشکری از سپاه مغول بدروازه‌های شهر لاهور آمد ملک قرقاش نایب‌الحکومه، شهر را گذاشت و بجانب دهلی آمد. مغول‌ها بروز دوشنبه ۱۸ جمادی‌الآخر ۶۳۹ آن جا را متصرف شدند.

چون خبر این واقعه بد دهلی رسید، بهرام مردم دهلی را به کاخ سفید جمع کرد و قاضی منہاج سراج را امر کرد آنهارا به حمایت سلطان دعوت کند. (۱) و به لشکر فرمان داد جانب لاهور حرکت نماید و نظام‌الملک بحیث فرمانده سپاه باشد. موخر الذکر در نزدیکی های آب بپناه «امرار از سلطان باز گردانید و بنیاد مکر و خدعه نموده، عرض داشت که از دست آن جماعت منافق که همراهی من کرده اند کاری نخواهد آمد و این فتنه تسکین نخواهد یافت مگر سلطان خود باین جانب نهضت فرماید یا فرمان صادر سازد که بنده و ملک قطب‌الدین چنانکه دست دهد ایشانرا از میان برداریم.» سلطان از روی سادگی و اعتمادی که بر او داشت بجواب نوشت که «آن جماعت کشتنی اند و سیاست کردنی بوقتش بسزا خواهند رسید و شما چند روز بایشان مدارا نمائید» (۲) جواب سلطان را مہذب‌الدین مقابل امرای لشکر گذاشت و آنها را به عزل سلطان با خود متفق ساخت. بهرام چون از شورش نظامی در سپاه خود مطلع گردید شیخ الاسلام قطب‌الدین بختیاراوشی را جهت خاموش ساختن آنها فرستاد. سعی شیخ الاسلام بجائی نکشید و نظام‌الملک بالشکر برای برداشتن سلطان جانب دهلی آمدند. در نزدیکی های دهلی قاضی منہاج سراج و بعضی از سران شهر سعی کردند فتنه را خاموش کنند. (۳) اینهم فایده نکرد.

لشکر بروز شنبه ۱۹ شعبان ۶۳۹ به شهر وارد شد و محاصره آن تا سه ماه دیگر ادامه داشت. تا بالاخره بروز جمعه ۷ ذی‌قعد پیروان مہذب‌الدین (نظام‌الملک) ۳۰۰۰ چینال را بین او و باش‌شهر تقسیم کرد و ایشان را با ایجاد فتنه در پايتخت تحريك نمود.

(۱) طبقات ناصری در تاریخ هند الیات ودا و سن ج ۲ لندن ۱۸۶۹.

(۲) تاریخ فرشته، چاپ نول کشور سن ۷۰.

(۳) طبقات ناصری در تاریخ هند الیات ودا و سن ص ۳۴۱.

آنپس از ادای نماز در مسجد جامع فتنه بر پا کردند. درین فتنه حتی جان قاضی منهاج مولف طبقات ناصری بخطر افتاد و اگر دستهای از غلامان مسلح او را نجات نمیداد تلف می شد.

ترکها و افسرهای نظامی حصار شهر را گرفتند و بروز دیگر خود شهر را متصرف شدند. سلطان را اسیر گرفتند و بروز ۱۷ ذی قعدة او را به قتل رساندند. مدت سلطنت او دو سال و یک ماه و پانزده روز بود.

پس از معزالدین بهرام شاه ملک اعزالدین علاءالدین مسعود بن فیروز بلبن سلطنت را بدست گرفت. (۱) امرابا سلطنت

او را ضعیف نشدند و علاءالدین مسعود شاه یسررکن الدین فیروز شاه را از زندان دهلی بیرون آورده به سلطنت قبول کردند. نظام الدین را اشراف دهلی کشتند و وزارت را به نجم الدین ابوبکر گذاشتند. قطب الدین حسین غوری مقام نیابت سلطنت دریافت و ملک قره قاش حاجب بزرگ مقرر شد، که بعدها این وظیفه بر عهده دارالملک بالغ خان گذاشته شد. در دو سال اول سلطنت علاءالدین توانست موفقانه حکومت کند. درین مدت موفقیت‌هایی در گرفتن بعضی از نقاط هند نصیب او شد. در رجب ۶۴۰ طغرل (۲) نائب‌الحکومه بنگال جانب کرده پیشرفت اما قاضی منهاج سراج از او خواهش نمود به ایالت خود باز گردد و نائب‌الحکومه موصوف هم این خواهش را پذیرفت. در رجب ۶۴۲ مغول‌ها باردیگر در اراضی شمال غربی هند ظاهر شدند و تا اوچ پیشرفتند. لشکر مغول در این باره تحت فرمان منگو خان هدایت می شد. علاءالدین قوای خود را برای بیرون کردن مغول‌ها از حدود مملکت خودش جمع نمود و چون به بیاه رسید لشکر مغول محاصره را برداشت و جانب خراسان عقب نشستند. قاضی منهاج سراج در این سفر با علاءالدین مسعود همراه بود.

در سالهای آخر سلطنت سلطان به استبداد میل کرد و چندتن از ملک‌های خود را بقتل رساند. حیات نظامی و معاشرت مداوم با عساکر اخلاق سلطان را خشن ساخته بود. به شراب‌خواری و عیاشی عادت کرده به امور مملکت کمتر توجه داشت امر او ملک‌ها

(۱) تاریخ فرشته ص ۷۰. (۲) طغان خان عزالدین طغرل.

از او برگشتند و ناصرالدین پسر دیگر التمش را برای اداره مملکت دعوت نمودند  
بروزیکشنبه ۲۳ محرم ۶۴۴ (جون ۱۲۴۶) علاءالدین را بزندان افکندند ،  
که اندکی بعد در همانجا وفات کرد. مدت سلطنت او چهار سال و یک ماه و یک روز بود .

ناصرالدین دعوت امرای دهلی را پذیرفت و بروزیکشنبه ۲۳  
ناصرالدین  
محرم ۶۴۴ در کاخ خضر ارددهلی بر تخت نشست. مردی بود  
متقی و پرهیزگار و خدا ترس و حلیم. (۱) دانشمندان را حمایت میکرد و بحال بیچارگان  
و بینوایان رسیدگی می نمود. چون درویشان زندگی میکرد و از لذات دنیا اجتناب داشت .  
باین اخلاق اداره دهلی در آن دوره پر آشوب که از یک طرف هندو ها به  
شورش برخاسته و میخواستند حکومت مرکزی را ضعیف کنند و از جانبی مغول  
ها بدروازه های هند رسیده بود مشکل بود . اما خوشبختانه سلطان وزیري داشت  
لایق که او را ناصرالدین بلبن می گفتند . بلبن سیاست خارجی و داخلی مملکت را  
بدست داشت و به کمال مهارت آنرا انجام میداد. برای نگهداری مملکت از خطر شورش  
های داخلی و حملات خارجی سعی بلیغ کرد . حملات مغول ها را عقب زد و چند  
حمله جانبی و آب و قسمت های دیگر مملکت انجام داد . فتنه راجه ها و زمیندار  
محلی را فرو نشانید .

جمعی از اشراف با بلبن مخالف شدند و او را مجبور کردند این وزیر لایق را تبعید  
کند (۶۵۱ هجری ۱۲۵۳ م) اما مخالفین او نتوانستند مملکت را با همان کفایت بلبن  
اداره کنند و بنا بر آن سلطان مجبور گردید وزیر خود را دوباره احضار کند ( ۶۵۳ /  
۱۲۵۵ ) . (۲) ناصرالدین در ۶۶۳ مریض شد و در یازدهم جمادی الاول ۶۶۴ در گذشت  
مدت سلطنت او بیست سال و چند ماه بود . (۳)

(۱) راجع به پرهیزکاری او داستانهای نقلی می کنند. میگویند غذای سلطان را شخصاً خانش تهیه میکرد ،  
روزی از شوهرش خواست با او اجازه دهد زن خدمتگاری برای خود بگیرد تا در کارها با وی کمک کند  
سلطان خواهش ملکه را قبول نکرد باین دلیل که او امانتدار دولت خودش میباشد صحت و -قم این  
روایت معلوم نیست . اما جای شبهه نیست که سلطان زندگی ساده داشت و با اجرای کارهای نیک مشغول بود .

(۲) Dr . Kalikar Datta: An Advanced History of India, 1956 London.

(۳) تاریخ فرشته ، چاپ نول کشور ر ص ۷۴ .



دیموکراسی و کاپیتالیسم. اما ارزش واقعی انقلاب کبیر درین نکته است که بر اثر آن طبقه بورژوازی بقدرت سیاسی رسید.

اکنون در اجتماع مایک بحران نوین اجتماعی در حال تکوین است، و از انگیزه های آن: پیشرفت در زمینه اقتصاد و سیاست، ظهور صنایع ثقیله، پیدایش طبقه کارگر همراه با صعودی که درخواستها و از دیادی که متمماً در کمیت شان صورت میگیرد، پریشانی دهقانانی که از فشار رقابتها به ستوه و از استثمارخوانین و مالکین بزرگ تجارت و صنعت بزانو درآمده اند، اضطراب روحی علماء طبقه متوسط که از نابسامانی های اجتماعی صدمه حواس یافته اند، بشمار میرود. این انقلاب جدید و عمیق پرولتار را نیرومند خواهد ساخت و بالنتیجه هر دو، یعنی هم ماده و هم معنی را تحول خواهد بخشید. اراده من این است که تکامل و اثرات متقابل طبقات اجتماعی را، اجمالاً از ۱۷۸۹ بدین سو تصویر کنم. جریان لاینقطع و متحول حیات را مسدود و محدود و انمودن همواره ناشی از استبداد رأی و مطلق العنانی میباشد. بالین وصف، در قرن گذشته در تاریخ طبقه متوسط سه دوره را به وضوح تمام میتوان تشخیص کرد.

نخست از ۱۷۸۹ تا ۱۸۴۸ که بورژوازی انقلابی مظفر شد و به قدرت رسید. بورژوازی در پیکار خود با سلطنت مطلقه و در نبرد با اشرافیت، از نیروی پرولتار استفاده نمود ولیکن پرولتار با وجودی که منبع حقیقی فعالیت و جنبش بود و با این که بعضاً نقش قاطعی بر دوش داشته به حیث یک نیروی تبعی و در اقلیت باقیماند. گاهی چنین شده که همین طبقه، در حالی که هنوز حقیقه برای طبقات ممتاز ورق میریخته، آنها را به دهشت و هراس افکنده است. پرولتار، اساساً احساس مشخصی راجع به اجتماع در سر نداشته، بدین معنی که کمونیزم بابیف (۱) و مریدان انگشت شمارش در حال نزع و رمق و افسین حیات بسر میبردند، و آن جهش نهائی بحران ناشی از انقلاب، قبل از تسکین جوش (دوره قنسولی) و (امپراطوری اول)

(۱) Francois Noëp Babeuf انقلابی معروف فرانسه (۱۷۶۰-۱۷۹۷) که در راه انعزال مالکیت فردی مجاهدت کرد.

بود، حتی در ۱۷۹۳ و ۹۴ پرولتارها چیزی جز بخشی از طبقه سوم (بورژوازی) بشمار نمیرفتند. به بیان دیگر اینها نه فقط شعور روشنی از وضع طبقاتی نداشتند بلکه آرزو ویاتصوری از کدام شکل دیگر ملکیت نیز نزدشان موجود نبود. اندیشه شان از حدود تفکرات بیهوده زو بسپیر (۱)، ندره بالاتر جولان مینمود یعنی يك دیموکراسی از لحاظ ترکیب سیاسی عالی اما از لحاظ اقتصاد متوقف وساکن، مرکب از خرده ملاکان روستایی و خرده هنرمندان بورژوازی. آری اینها باکیمیای سوسیالیزم یعنی عامل ثروت، زیبایی و سعادت آشنا نشده بودند، این طبقه در لحظات آتش و خون، سوختند بی این که از آتش شان شعله گرمی برخیزد، شعله هایی که از درد و اندوه و از خشم و غضب مایه گرفته باشد. اینان اصولاً نمیتوانستند جاذبه و کشش ایده آل نوین ولذت بی پایان آن را درک کنند.

آیا پرولتار چگونه تکامل کرد، چه بحرانها را پشت سر گذاشت، مساعی کدام اشخاص و چه حوادثی او را برای انجام وظیفه ای که به امر سر نوشت، در آینده می بایستی ایفاء کند، آماده نمود؟ موضوعی که سوسیالیستهای مبارز پیش نهاد خاطر دارند همین است. ما می دانیم که شرایط اقتصادی، نحوه تولید و شکل ثروت سنگ زیرین بنای تاریخ را تشکیل میدهد. شغل انسان معمولاً ما هیت زندگی او را تدوین و تثبیت مینماید و باز همین شغل که آن را فعالیت اقتصادی باید خواند بطور عام مبین عادات، افکار، دردها و المها و یا خوشیها و سرورها و حتی بیانگر تخیلات و رؤیا های او میباشد. بهمین طریق سیستم اقتصادی جامعه، در هر دوره باز گوی نحوه رژیم سیاسی، عادات اجتماعی و حتی نماینده تمایلات و سیر عمومی فکر میتواند شد. بنابراین سعی بلیغ خواهم ورزید که بنیان اقتصادی حیات بشر را در هر دوره این مطالعه تاریخی خود جستجو کنم و نیز تغییرات حادث در وضع مالکیت و تحول تکنیکهای صنعتی و زراعتی، و بالاخره چنانکه شایسته يك طرح

(۱) Maximilien Robespierre (۱۷۵۸ - ۱۷۹۴)، قانون دادن انقلابی و پیشوای

جاکوین ها که در سنه اخیر به قتل رسید.

مجمعل باشد، اوضاع اقتصادی و نفوذ آن را بالای حکومت، ادبیات و سیستم های اجتماعی، باز نمایم.

لیکن عیناً همان طور که خود مارکس هم از یاد نبرد، من نیز، با وجود تأویلات ناقدان تنگ نظری که انگیزه معنوی ندارند، فراموش نخواهم کرد که اولاد آدم هیچ گاه نمیتواند خودش را از تأثیر نیر و های اقتصادی آزاد سازد. انسانها مجموعه بهم پیچیده ایده ها و عواطف گوناگون اند و این پیچیدگی های قریباً بی نهایت حیات آدمی را نمیتوان به جبر و عنف، و بطور میخانیکی بکمک فارمولهای اقتصاد از هم گشود، بر علاوه، اگرچه بشر، ذاتاً بشر است و اگرچه او همواره معروض به عوامل دایمی محیط اجتماعی خود است و ازان گریز نمی تواند کرد، در عین حال از راه حواس و مخیله اش از محیط عظیم تری بهره مند می شود که آن را کائنات گویند.

حتی پرتو اجرام بعید و ستارگانی که از دنیای ما بکلی خارج اند در مخیله شاعر رؤیائی بر می انگیزند که با شعور عصر و با عمیقترین رموز فرهنگی آن نواخت خاصی میرسانند. بهمین نحوه رشته های سیمین مهتاب با رطوبت نامرئی زمین هم آغوش گردیده صفحه دلکشی از مه و غبار تشکیل میکند و چون چادری از پرند روی مرغزارها کشیده میشود. بدین معنی سیستم اجتماعی و قدرتهای اقتصادی که آنرا ایجاد مینماید، حتی از نور اجرام سماوی، هر قدر بامابی را بطله و از جهان آدمیزادگان بعید باشند، اثر میپذیرد. گویتته باری از کارگاهی دیدن کرد و وقتی فهمید که چند پایه ماشین در بایست است تالباسهای او آماده پوشیدن شوند، بدهشت افتاد. با این حال دنیای کهن متلاشی و خواب آلودالمان، بدون در نظر داشتن این مجاهدتهای نخستین طبقه متوسط خود، ابدانمی توانست حساسیت شدید در برابر قیودی رادرك و فهم کند که روح فاوست «۱» را مسخر نموده بود.

(۱) Faust، داکتر جوهان فاوست، قهرمان چند داستان قرون وسطی، فیلم و ف کهن سالی که روح خود را در بدن علم به شیطان می فروخت. گویتته (۱۷۹۴-۱۸۳۲)، دراماتیبست و شاعر معروف آلمان داستان او را تنظیم نمود.

تخیلات شامخ بشر و عواطف خیلی مرموزا و با تشکیلات اقتصادی و اجتماعی ، هر رابطه ای که داشته باشد، قدر مسلم این است که روحش بر محیط خود تفوق جویی میکند و از جهان پهن و پیرامون خود بهره وافی میگیرد. ابدیت خوابیده ترین عواطف روح بشر را بیدار میسازد. این عواطف قوای زنده و جاویدان بشمار میروند. پیش از آفرینش بشر هستی یافته و بعد از مرگ او هم زنده خواهد ماند. انکار ازین که: طرز تفکر و حتی تخیل وابسته به نحوه سیستم اقتصادی است و انکار ازین که اشکال حاضره تولید از آن متأثر میشود ، ناشی از ساده لوحی خواهد بود ، ولی در عین حال این بیان که تکامل فکر بشر صرفاً از شرایط اقتصادی اثر پذیر است نیز بیانی مجمل و خام میباشد. عقل بشر غالباً از سطح فکری جامعه ای که از آن برخاسته تجاوز میکند و در برابرش قیام مینماید بدین وجه رابطه فرد با فرهنگ و ثقافت خود نوعی مسالمت و معارضه یا توافق و اتفاق توأم و همزمان شمرده میشود. مردانی از زمره کپلر (۱) و گالیله (۲) در پناه سلطنتهای ملی معاصر و نیمه رهایی یافته از یوغ کلیسا توانستند ، آزادانه بروفق کالای علم پردازند ولی همین که حقیقت بدام افتاد، عقل دیگر هیچوقت مستخدم شهزاده و جامعه و حتی بشریت نگردید. شاید کسی اظهار کند که «حقیقت» به واسطه اصول و قوانین خودش قلمرو و جلال مستقیم فکر گردیده است ؛ اگر چه کپلر و گالیله در اول مطالبی در کتوبر این ایام دولت معاصرشان شروع به کار کردند ولی ایشان اصلاً مطالعات و دستگاه نجومی خود را تکمیل نمودند و بعد از آن یعنی هنگامیکه تجارب و محاسباتشان به پایان رسید، از موانع رهایی یافتند. این علما از جامعه کسب حمایت نمودند و جامعه ایشانرا آزادی بخشید و به دنبال آن دانشمندان مذکور به همه قوانین الا قوانین ابدیت اجرام سماوی و قعی نهادند.

(۱) Johannes Kepler (۱۵۷۱ - ۱۶۳۰) ریاضیدان و منجم المان.

(۲) Galilio (۱۵۴۶ - ۱۶۴۲)، فزیکدان و منجم ایتالیایی که حقیقت عقاید کوپرنیک

من افکار پر شکوه و آزاد را که بر ترقی نیمه ماشینی دستگاه‌های اقتصادی و اجتماعی راضی نیستند و برای نجات خود از شر حتی خود بشر به دامان کائنات جاودانه پناه می‌جویند، می‌ستایم. این نکته‌ایست که کسی به شمول آشتی ناپذیر-ترین مارکسیست‌ها نمی‌تواند ازان علیه من استفاده کند. مارکس در ضمن یکی از مقوله‌های جالب خود گفته است که جوامع، در گذشته بر اثر جریان‌های تصادفی عوامل اقتصادی اداره و رهبری می‌شده‌اند مؤسسات و ایده‌ها نتیجه فعالیت شعوری مردان آزاده نبوده بلکه آنها مولود یک احساس اجتماعی خام و نارس، در فکر بشر، بوده‌اند. به عقیده مارکس مائونوز در دوره‌های قبل تاریخ بسر می‌بریم زیرا تاریخ بشر زمانی آغاز می‌یابد که بشر پس از گریز از قید و بند نیروهای غیر معقول، عمل تولید را بدست خود، به استمداد عقل و درایت خود و به اراده خود، اداره نماید، ازان پس فکرش مطیع زور گویی مؤسسات اقتصادی نخواهد بود، در عوض او مؤسسات مذکور را خود خلق و نظارت خواهد کرد و طایر اندیشه اش، با پروبال فراخ، بی‌ترس به اکناف آسمان نفوذ و رسوخ خواهد نمود. بدین طریق، مارکس به وجود یک دوره حریت کامل فکر قایل است، و این دوره آن گاه که فکر بشر از باعث گرفتاری در خم کمیند اقتصاد دیگر به هیچ وجه از راه مستقیم منحرف نخواهد شد و دیگر به هیچ روی گیتی را مسخ شده رویت نخواهد نمود. لیکن مارکس به یقین منکر نیست که، حتی در تاریکیهای ادوار لاهوتی فکر بشر هم یگانا نا بغه برجسته به نعمت آزادی رسیده بوده‌اند. همین نوابغ و افکار نادر، دوره حقیقی تاریخ بشر را پیشبینی و راه را برای ظهور آن آماده کرده‌اند. وظیفه ما این است که همین جرعه‌های نخستین بیداری هوش را گرد آوریم. مجموعه این شعله‌های بامدادی ما را در امر تهیه مکمل و حیات آزادانه بشر کمونیست، که از هر گونه بردگی برکنار و گردنش از زنجیر عبودیت آزاد باشد، قدرت خواهد بخشید و وسایلی بدست خواهد داد که بوسیله آن، یعنی از راه علم و دانش و به راهنمایی چراغ اندیشه کائنات را مسخر نمایم. حالا شاهد و زشهای نخستین

نسیمی هستیم که صرف یگان شاخه و برگ از نخلستان بشریت را به اهتزاز می آرد  
 اما تندبادهای واپسین را بشارت میدهد.

بنابران دیدن از تاریخ مبین هر دو جنبه یعنی هم ماتریالیسم مارکس و هم تصوف  
 و عرفان میشله خواهد بود. درست است که منبع اصلی تاریخ بشر و تهداب آن  
 اقتصاد است، اما بشر هوشمند، در همه اعصار، در آن سوی ماده، با روحیه ای قطعاً معنوی  
 و بانثه سرمدی و اندیشه جوینده و بیقرار خود، از آسمان پرستاره و رموز کائنات  
 الهام گرفته و چراغ امید را روغن داده است. متصوف بزرگ اسکندریه باری گفته بود:  
 «مواج خروشان بحر زورق مرا به جنبش انداخته و چنان می بینم که آفتاب از  
 آشیانه اش که گویی در میان آبهاست سر بر می آورد.» بهمین طریق موج های  
 گره یافته و پیهم بحران اقتصادی آه از نهاد بشر بر می آرد، تا آن که مثلاً فلان ماهیگیر  
 بخت برگشته و خسته از شاقه کشی های شبانه، فرصت می یابد به پیشواز انوار  
 نخستین روح ماورائی برآید که زمام اختیار ما به فرمان اوست.

با این که توجیه تاریخ بشر را مبتنی بر پدید آمدن های اقتصادی کرده ام، از  
 ارزش اخلاقی و معنوی تاریخ نیز اهماال نخواهم ورزید. میدانم که در قرن  
 گذشته بنام «آزادیخواهی» و «بشردوستی» بشر در شکنجه استعمار افتاد. انقلاب  
 کبیر حقوقی را برای اعلام نمود که طبقه ممتاز از آن به نفع بورژوازی  
 و سرمایه سود بردند.

### رتال جامع علوم انسانی

بورژوازی آزادی بشر را هنگامی انتشار داد که متمول برای اسیر ساختن  
 بینوا جز ثروت آله دیگری در دست نداشت؛ لیکن ثروت قدرت مطلقه ایست که  
 همه خواص خواه بدان متکی اند. بدین طریق شالوده جامعه بورژوازی بر شکل  
 بوقلمونی از تعصب طبقاتی نهاده شده و تا روپوش را ریاکاری و تزویر ترکیب  
 نموده است. باین وصف در اوانی که انقلاب کبیر هنوز نضج نیافته بود حواله  
 روی داد که در آن تفکیک آمال بورژوازیهای انقلابی از تمنیات عموم بشر دشوار  
 به نظر میرسد. و این همان هنگام بوده که دلهای مردم به محبت و اشتیاقی گرم

و آفاقی آگنده بود. در اضطراباتی که ناشی از انارشی گری طبقه بورژوازی شد و در نبردهای بین احزاب و طبقات مختلف، لحظاتی هم سپری شده که حاکی از شجاعت مردم و مردانگی شان بود. من بهر يك از قهرمانان ایده آلی بدون در نظر داشتن پره و جنبه‌ای که بدان و فادار بودند و هستند، احترام می‌گذارم. من، هر دو، یعنی هم بورژوازیهای جمهوری پسند را که جهة حواله ضربه کاری بردولت، در ۱۸۵۱م علم شو رش افر اشتند و هم جنگ آوران دلاور پرولتار را، که در جون ۱۸۴۸ بر افتادند، بدیده تعظیم مینگرم.

ولی ازین که به فضیلت مبارز طلبی پرولتارهای منکوب، که در جریان صد سال، در راه يك ایده آل نیمه احساس شده، غالباً سر از پانشناخته و جانبازی کرده و قربانی داده اند التفات خاص نشان میدهم، کسی حق ندارد مرانکوهش کند. توفیق «انقلاب کبیر اجتماعی» نه فقط مدیون تحول تدریجی در خلال تاریخ است بلکه به اعمال بشر و به تلاشهای هدفدار و شعوری او نیز منوط میباشد. تاریخ پیوسته به شرافت و شجاعت فردی، به حیث عنصری مهم، احتیاج مبرم داشته است. و زمینه اخلاقی جامعه کمونیستی آینده در پرتو فضایل معنوی پیشوایانی بنیانگذاری خواهد شد که از بین طبقه جنگجوی کنونی برخیزند. پس به احترام انقلاب کبیر آینده من همه دلاورانی را که در قرن گذشته ایده آلیزم نیرومندی را با تحقیر عمیق مرگ بهم آمیختند تکریم میکنم. من از انقلابیونی که «تذکره رجال» پلوتارک (۱) را میخوانند خوشم نمی‌آید. در احوال نفسی ایشان، گاهگاه، غلیان قابل ستایشی از جذبات و عواطف بشری خوانده می‌شود ولی این احساسات آنها بر تاریخ نقش و اثری نگذاشته است، زیرا باین که از طوفان زمانه خم برابر و نیاروندند، ثابت قدم ماندند و از رگبار هول انگیز حادثه رخ بر نتافتند، اگر عشق و احساسات ایشان به عظمت

(۱) Plutarch، تذکره نویس و مورخ لیست یونان که در حدود (۴۶-۱۲۰) میلادی میزیسته

و تذکره معروفش به نام (حیات مردان نامی) به فارسی ترجمه شده و در متن غالباً اشاره بهمین

وجلال، از عطش آزادی خواهی و روح جنگجویی چاشنی میداشت. کدرا یارای آن بود که در برابرشان ایستادگی کند؟

درین کتاب که من آن را تاریخ اجتماعی نامیده ام و در آن از حوادث فاصله انقلاب بزرگ بورژوازی تا انقلاب کبیر پرولتار بررسی می شود، چنانکه نگاشته آمد کوشش من بر آن است که همه جوانب حیات بشر را مطالعه نمایم و در مطایب آن عوامل مهم اقتصادی را، که تحول جامعه نظر به آن تحقق می پذیرد و تمایل شدیدی را که ذهن بشر برای وصول به حقیقت نشان میدهد و عشق منزهی را که هر وجدان برای مبارزه با درد و اندوه، ظلم و استبداد و مرگ و نیستی، به معارفت می گیرد، احاطه و بیان خواهم نمود. پرولتار با تقویة بنیان اقتصادی خود که عاقبت به آن رسیدنی است گوهر آزادی و اخوت بین المللی را برقرار خواهد کرد. پس این طبقه با یستی حتماً از اهمیت اقتصاد و مقام و منزلت بشر در ادوار تاریخ آگاه باشد. از روح بزرگانى همچون مارکس، میشله و پلوتارک که ایشان الهام بخش این اثر معتدل من بوده اند استمداد میکنم که خوانندگان از مطالعه کتاب من دچار ملال و صدمه حواس نشوند و آنچه در طی آن بدان التفات خواهم داشت این است که افکار حقیقی کلیه همکاران مبارز خودم را، با قبول این که ایشان با من اشتراك عقیده داشته اند، ارائه کنم.

پروفسور کاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (پایان)

پرتال جامع علوم انسانی





## کیستم من

کیم من، نور چشم جستجوها - کیم من، سره بیاز رنگ و بوها  
دلیم زیبا پرست بزم حسن است - روانم آفتاب آرزوها

دو چشم روشن هستیستم من

کیم من، بحر ناپیدا کناری - دل اندر سینه موج بیقراری  
باغوشش فروغ گوهر عشق - حریف اختر شب زنده داری

گر این گوهر نباشد نیستم من

کیم من، ترجمان آفرینش - زبان دان نگاه اهل بینش  
نوابی کزدل گرم بخیزد - بسوزد صد نیستان را با تش

نه تنها پیکر خاک کیستم من

شبانگه خلوت من آسمانست - نگاهم را ز دار اخترانست  
ز جام ماهتا بم باد به بخشد - حریف صحبتتم روشندلانست

سحر گه مظهر هستیستم من

جهان رنگین ز پرده انوار خیم الهانی و مطاکیر الهی - یزنی از کمال  
ز بس زیبا پرستی میخوان دیدم انوار جمال جاودان را در مآلم

بین در جستجوی چیستم من

بشب از بوی گل مست و خرابم - نماید ناله بلبل کبابم  
بقلب ذره در پهنای هستی - سحر در جستجوی آفتابم

نه در بندهوستنا کیستم من

باین گرمی که میتابد روانم - سزد گر آتش افشاندز بانم  
بیا از دیده اهل هزار بین - باین شوریکه انگیزد بیانم

اگر شاعر نباشم کیستم من؟

بارق شفیع